

گفتگوهای راهبردی

مرکز تحقیقات استراتژیک، بنابر وظیفه تحقیقاتی خود، با حضور اندیشمندانی که در امور راهبردی نام و نشانی دارند، جلساتی را برقرار نموده است. تا کنون برخی محققان و کارشناسان داخلی و خارجی در این گفتگوها شرکت داشته‌اند، که حاصل این گفتگوها بتدریج منتشر میشود.

در همین زمینه آقای گوندر فرانک که چندی پیش به دعوت دفتر مطالعات و پژوهشهای وزارت امور خارجه به ایران سفر نموده بود در جلسات گفتگوهای راهبردی مرکز تحقیقات شرکت نمود و نظرات خود را بیان داشت که ذیلاً خواهد آمد.

پیش از آغاز سخنرانی پرفسور «آندره گوندر فرانک»، چند پرسش درباره امور مربوط به اقتصاد سیاسی و بخصوص مسائل توسعه مطرح شد و «فرانک» سخنرانی خود را بر مبنای پاسخگویی به این سئوالات تنظیم کرد. این پرسشها عبارتند از:

۱- چه چشم انداز دراز مدتی برای کشورهای جهان سوم وجود دارد؟

۲- اختلاف نظرات خود را با «والرشتاین» و «سمیرامین» بیان کنید؟

۳- موقعیت کشورهای صادرکننده نفت را در اقتصاد جهانی چگونه ارزیابی می‌نمایید؟



فرانک: من چند روز پیش به کسی که با من تماس گرفته و این سئوالات را مطرح کرده بود گفتم که امروز احتمالاً درباره پرسش اول بحثی را پیش نخواهم کشید. درباره پرسش آخری هم واقعاً چیزی برای گفتن ندارم. با اینحال یقیناً باز هم در این باره سئوالهایی از من خواهید پرسید. زیرا، هر چه باشد، شما در یک کشور نفت خیز زندگی می‌کنید. به هر تقدیر، اجازه دهید تا صحبت‌هایم را با پاسخ دادن به پرسش دوم آغاز کنم. در طول بحث و در ارتباط با آن، به بعضی عناصر پرسش‌های اول و سوم نیز اشاراتی خواهم داشت.

درباره بیشتر چیزها میان من و والرشتاین، همینطور من و سمیرامین، والرشتاین و امین توافق نظر وجود دارد. لکن در دو زمینه عقایدمان با هم فرق دارد. در اینکه یک سیستم جهانی وجود دارد، هم عقیده‌ایم. همینطور درباره اینکه از بین تمام نیروهایی که به سیستم جهانی معنا می‌بخشد، در درجه اول باید از اقتصاد جهانی و سیستم بین‌کشورها نام برد، نیز اشتراک نظر وجود دارد. این سیستم به صورت یک کل عمل می‌کند و چیزی بیش از مجموعه بخش‌های آن می‌باشد. بعلاوه، کل سیستم خصوصیتی دارد که برای اجزاء آن مهم است. این به معنای آنست که سیستم و خود جهان دارای بعضی پویایی‌هاست و از اینرو هر که در این سیستم مشارکت جوید، به طریقی، از این پویایی‌های کل اثر خواهد پذیرفت.

دوم آنکه فراگرد «انباشت سرمایه» مهمترین وجه نیروهای این سیستم است. این امر خود فراگردی رقابتی است که میان آنهاست که در سیستم شرکت دارند، عمل می‌کند. این موضوع با تصور بعضیها سازگار نیست. آنها بر این باورند که ایدئولوژی مهمترین چیزهاست و برخی صدور ایدئولوژی را به عنوان مهمترین موضوع در نظر می‌گیرند. البته شاید، بر سر این موضوع، مشاجره‌ای به دیرینگی یک عصر میان «ماده باوران» و «ایده باوران» وجود داشته باشد. هر دوی آنها این موضوع را تشخیص داده‌اند که در این میانه فرهنگ و ایدئولوژی دارای نقشی است. معهذاً، بر سر اینکه کدامیک با اهمیت‌ترست اختلاف رای داشته‌اند. من شاید بیشتر بر این باور باشم که عناصر مادی از اهمیت به مراتب بیشتری برخوردارند. همچنین، در نظر من «ساخت مرکز - پیرامون» نشانگر وجود این سیستم جهانی و فراگرد انباشت سرمایه است.

همه اینها پرسش از «وابستگی» را پیش می‌کشد. در اینجا، «وابستگی» و اگر ترجیح می‌دهید وابستگی متقابل، در درون یک سیستم ملحوظ دانسته شده است. اما نسبت

وابستگی کسانی که در پیرامون قرار دارند به مرکز با وابستگی کسانی که در مرکزند به «پیرامون» در وضعیت وابسته‌تری به سر می‌برده بیشتر به این خاطر که در موضع پایین و پست‌تری جای گرفته است.

در اینجا پاسخ جزئی به پرسش اول را خاتمه می‌دهم و آن را چهارچوبی برای پاسخ دادن به پرسش دوم قرار می‌دهم. اگر منظور شما را درست فهمیده باشم، عقیده شما این است که من و والرشتاین هرگز وابستگی را امر صحیحی نمی‌دانستیم، در درجه اول باید گفت تناقضی بین «سیستم جهانی» و «وابستگی» وجود ندارد و مناسبات وابستگی، از لحاظ تکمیلی، در درون سیستم جهانی وجود دارد. اگر فی نفسه یک سیستم جهانی را در نظر آوریم که در بخش‌های خاصی از آن، مناسبات وابستگی میان مرکز و پیرامون برقرار باشد، همین مناسبات مرکز - پیرامون، به طرز مشابهی در سایر بخش‌های آن نیز مشاهده خواهد شد و بنابراین در تمامی بخش‌ها چنین وضعی حاکم است. یقیناً ما بر این باور نیستیم که دیگر وابستگی بیش از این وجود ندارد. برعکس، وضع به گونه‌ای است که وابستگی افزایش می‌یابد. این موضوع صحت دارد که کسانی، البته در مرکز، بهر حال در کل قصدشان انکار وجود وابستگی است. آنها مدام از هر چه بیشتر شبیه هم شدن دم می‌زنند و می‌گویند اگر می‌خواهید روابط بهتری داشته باشیم، چنین وضعی برای همه بهتر خواهد بود. حتی در دهه‌های ۷۰-۸۰ عده‌ای در پیرامون از نظریه‌های وابستگی انتقاد کردند و بر آن خرده گرفتند. زیرا به عقیده آنان دیگر پدیده وابستگی وجود خارجی نداشت. اما، به تصور من، دهه‌های ۸۰-۹۰ نشان داد که این نوع دیدگاه‌ها تا چه حد خراب، بی‌بانه و غیر واقع بینانه بوده است.

اجازه دهید در این باره مثالی بزنم که به مسئله ماده باوری و ایده باوری و تا حدودی به پرسش سوم - یعنی تولید نفت - ارتباط پیدا می‌کند. در ایران من و یکی از همکارانم با یکی از اساتید گفتگوی طولانی داشتیم. او درباره آسیای مرکزی صحبت می‌کرد و من نظراتم را درباره اقتصاد جهان و تاثیراتی را که ممکنست بر آسیای مرکزی و همینطور روابط ایران با کلیه یا تعدادی از کشورهای این منطقه داشته باشد، بیان کردم. البته برای من ترجیح دارد، که پس از به پایان رساندن این مقدمه، کمتر درباره موضوع‌های نظری بلکه بیشتر به تغییراتی که واقعاً در تحلیل‌های ما در ارزیابی واقعیتها و امکانات موجود در این بخش از جهان صورت گرفته، با شما صحبت کنم. بهر حال در اینجا هم مجبورم به آنچه که درباره سیستم جهانی، انباشت سرمایه، مرکز - پیرامون گفتم، باز گردم. توضیحات من برای مخاطب درباره چگونگی بسط اقتصاد جهانی در دهه‌های ۶۰-۷۰ بیشتر به یک سخنرانی شبیه بود.

در آن زمان پول‌های زیادی به عنوان وام جابجا شد. اغلب اینگونه گفته می‌شود که این

پول‌ها، در واقع، وجوه مازاد اوپک بود. کشورهای عضو اوپک - و از جمله ایران - مبالغ هنگفتی وام به بانک‌های اروپایی و آمریکایی اعطاء کردند. آنگاه این بانک‌ها همین پول‌ها را به کشورهای جهان سوم و کشورهای سوسیالیستی به عنوان وام پرداخت نمودند. ولی در واقع این پول‌ها تنها بخش ناچیزی از آن را تشکیل می‌داد. بیشتر این وجوه واقعاً توسط خود بانک‌های اروپایی و آمریکایی ایجاد و وام داده شده بود.

در عین حال، در این دوره بسیاری چنین گمان کردند که گویا وابستگی آنقدرها هم زیاد نیست و اوپک بسیار قوی شده است و می‌تواند با «مرکز» معارضه کند و اظهار نظریه‌هایی از این قبیل مورد توجه قرار گرفت. در آغاز دهه هشتاد بحران بدهی‌ها در جهان سوم و در به اصطلاح کشورهای سوسیالیستی بروز کرد و این موضوع آشکار شد که آنها همچنان وابسته‌اند. همه این کشورها مبالغ معتناهی وام دریافت کرده بودند. بعلاوه این نکته نیز روشن شد که وابستگی به وام‌گیری، حتی بیش از وابستگی‌های سابق به سرمایه‌گذاری خارجی، عامل و سبب‌ساز وابستگی است. بدین ترتیب، مصالحه و توافق برسر (باز پرداخت) وام‌ها تمامی واقعیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی - و من می‌خواهم اضافه کنم ایدئولوژیک - را در بر گرفت و تبعات آن بیش از تاثیرات ناشی از سرمایه‌گذاری خارجی بود. این امر موجب گردید تا دولت‌ها تقریباً بالکل از تعقیب هرگونه سیاست مستقلی که در خدمت مردم یا حتی طبقات حاکمه باشد، عاجز شوند. تصویر عمده‌ای که این ارزیابی در اختیارم می‌گذارد - و من مایل نیستم در این جلسه به تفصیل درباره آن صحبت کنم - اینست که سیاست اقتصادی دولت‌های اروپای شرقی که زمام امور آنها را احزاب کمونیست در کف داشتند و سیاست اقتصادی دولت‌هایی که توسط دیکتاتوری‌های نظامی به اصطلاح فاشیستی آمریکای لاتین اداره می‌شد، دقیقاً یکسان بود. این سیاست‌های اقتصادی مشابه در پاسخ به بحران بدهی‌ها و بانک‌ها در «مرکز» بدین گونه دنبال شد. هر دوی این نوع رژیم‌ها جای خود را به رژیم‌های دمکراتیک‌تر و اگذار کردند. در آرژانتین، شیلی و همین‌طور لهستان و پس از ۱۹۹۰ در سایر کشورهای اروپای شرقی این رژیم‌های جدید به قدرت رسیدند. با وجود این، دولت‌های جدید دمکراتیک نیز، که از یک سو جایگزین دولت‌های فاشیستی و از سوی دیگر جایگزین دولت‌های کمونیستی شده بودند، همان سیاست‌های قبلی فاشیست‌ها و کمونیست‌ها را ادامه دادند. آنچه پیش آمد ضعف نسبی، لااقل، بعضی ایدئولوژی‌ها را نسبت به ایدئولوژی‌های دیگر نمایان ساخت و در عین حال گواه تداوم وابستگی بود. این بدان درجه است که کمونیست بودن یا دیکتاتور نظامی و یا دمکرات بودن تفاوتی در آن ایجاد نکند. «لخ والسا» از درون یک جنبش کارگری یعنی «همبستگی» بیرون آمد و به مقام ریاست جمهوری لهستان رسید. او اکنون همان سیاست‌هایی را دنبال می‌کند که در گذشته «یاروزلسکی» دنبال‌رو آن بود و حتی از آن هم فراتر رفته است. پس وابستگی آشکارا ادامه یافته است.

اغلب از من می‌پرسند که طرز تلقی‌ام از «وابستگی» چیست؟ تفاوت نظرات فعلی من با دیدگاه‌های سابقم در این نیست که وابستگی دیگر وجود ندارد؛ بلکه به این موضوع باز می‌گردد که گریز از وابستگی، به آن صورت که در گذشته تصورش را می‌کردم، امکان‌پذیر نمی‌باشد. با دست زدن به یک انقلاب اجتماعی - سیاسی و قطع پیوندها با «مرکز»، ایجاد وقفه در این مناسبات به مراتب محتملتر از امکان دستیابی به توسعه‌ای بر محور نیروی خود و بر مبنای منافع مردم می‌باشد. به ثمر رسانیدن و تحقق این وظیفه چندان میسر نیست و لاقفل اقتصادهای به اصطلاح سوسیالیستی در شوروی سابق و اروپای شرقی و غیره، بنا بر شواهد، از دستیابی به این مهم ناتوان بوده‌اند.

البته می‌توان در این بحث اندکی جلوتر رفت. در مقوله‌ای دیگر، من و «والرشتاین» و «امین» در خصوص مشخصه‌های سیستم جهانی توافق نظر داریم. اما آنچه کشورها، در موافقی، به آن فرا خوانده می‌شوند، دوره‌ای از هم‌چشمی و رقابت برای مبدل شدن به قدرت برتر جدید است. البته می‌توان از دوره‌هایی از رقابت نیز یاد کرد که در آن قدرت برتری نبوده و کشمکش میان قدرت‌های منطقه‌ای جریان داشته است.

چرخه‌ طویل‌المدت سیاسی و اقتصادی آخرین مشخصه عمده تمامی این دوره‌هاست. دوره‌های توسعه اقتصادی، دوره‌های توسعه سریع اقتصادی و دوره‌های گسترش بطئی یا حتی رشد منفی. و دوره رکود گسترده فعالیت‌های اقتصادی که به نحو نزدیکی به یکدیگر مرتبطند و بر حسب آن، به فراگرد انباشت سرمایه سرعت می‌بخشد یا آن را کندتر می‌سازند. در برخورد با مسئله «مرکز - پیرامون»، رقابت و سیادت جویی و برتری طلبی و در دوره‌های تنزل چشمگیر و وسیع فعالیت‌های اقتصادی یا دوره‌های رکود و بحران باید گفت که حرکت از جانب آنهایی که در «مرکز» یا در پیرامونند بیشتر با توجه به اینکه کدامیک در موضع سیادت قرار دارند و کدامیک نیستند صورت می‌پذیرد.

در اینجا مایل‌م قدری درباره اوضاع کشورهای تولیدکننده نفت صحبت کنم و این به پرسش سوم شما ارتباط پیدا می‌کند. آنچه من می‌خواهم بگویم شباهت وضعیت کشورهای تولیدکننده نفت و کشورهایی که نفت تولید نمی‌کنند در دهه ۹۰ است. وضع ونزوئلا و مکزیک فرق چندانی ندارند. ونزوئلا در جرگه اعضاء اوپک قرار دارد؛ ولی در مورد مکزیک چنین نیست. اما این تفاوت چندان اهمیت ندارد. کما اینکه تولید یا عدم تولید هر ماده خام دیگری که اهمیت بالایی داشته باشد نیز چندان مهم نیست. زیرا، در اساس، آن کشور با همان مشکلاتی دست به گریبان است که یک کشور غیر تولیدکننده آن ماده خام با آن روبروست.

در اینجا اجازه دهید کمی به عقب برگردیم تا بعضی مطالب را که قبلاً فراموش کرده‌ام، تذکر دهم. من، به اختصار، به بعضی از اختلاف‌های موجود بین خودم با

«والرشتاین»، «سمیرامین» و سایر دوستان اشاره می‌کنم. البته شما تنها عقیده و تعبیر و تفسیرهای من را در این باره خواهید شنید. می‌کوشم، بی‌آنکه به عینیت خدشه‌ای وارد آورم، برداشت آزاد خودم را از دیدگاه‌های آنها، آنگونه که این دیدگاه‌ها را می‌فهمم ارائه دهم. دقیقاً یک هفته قبل، من و والرشتاین و دو نفر دیگر در محلی گرد هم جمع شدیم و گفتگوی ما دربارهٔ اوضاع و احوال جهان بود. اختلاف بزرگ و اصلی ما بر سر این موضوع بود که به عقیدهٔ آنها این سیستم در حول و حوش سال ۱۵۰۰ میلادی شروع به کار کرد و همچنین، این سیستم یک سیستم سرمایه‌داری است. به عقیدهٔ «والرشتاین» این شیوه از نیروی انباشت سرمایه یک شیوهٔ متنوع با وجه تمایز اختصاصی است که آنرا از سایر سیستم‌ها مشخص می‌کند و «اقتصاد جهانی سرمایه‌داری» را از تمامی اقتصادهای جهانی قبلی تمیز می‌دهد.

دیدگاه «سمیرامین»، در ارتباط با بحثی که دربارهٔ ایده باوری و ماده باوری داشتم، به اختصار چنین است. به عقیده «امین» شکل ابتدایی سیستم سرمایه‌داری در حول و حوش ۱۵۰۰ میلادی پا به عرصه گذارد. بگفته او ایدئولوژی در سیستم‌های سابق مبتنی بر خراج‌گیری، در گوشه و کنار جهان حداکثر تسلط را داشت. این سیستم‌ها با یکدیگر تفاوت داشتند. ولی در اینکه اخذ، پرداخت و تصدی تنظیم خراج اصل سازمانده آنان بود، همسان بودند. این امور انجام می‌شد از ایدئولوژی به عنوان ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به راه‌های مختلف اخذ و تنظیم خراج استفاده می‌گردید. در این دوره از این نظر، تحولی در پایه‌های اقتصادی جهانی بلکه «قانون ارزش»، به مفهوم مارکسیستی آن، مسلط است و به عبارتی اقتصاد حرف اول را می‌زند. او می‌گوید بدین ترتیب، طی پانصد سال گذشته ضرورت‌های اقتصادی الزامات سیاسی و ایدئولوژیک را به کناری زده است.

من هم، برای مدت مدیدی، بر همین عقیده بودم و از اینرو همواره بین ما توافق وجود داشت و به کمک یکدیگر مجموعه‌هایی را منتشر کردیم. همینطور من و امین مشترکاً دو کتاب نوشتیم و همکاری‌هایی نیز در همین زمینه‌ها بین من و «والرشتاین» وجود داشت. اما در سال‌های اخیر من این نکته را کشف کردم و باورم بر این قرار گرفت که آنچه تاکنون دربارهٔ سیستم - انباشت سرمایه - مرکز و پیرامون - سیادت - چرخهٔ سیاسی - اقتصادی گفته‌ام به روزگاری به مراتب عقب‌تر از ۱۵۰۰ میلادی باز می‌گردد و به این منظور باید پنج هزار سال (شاید حتی بیش از پنج هزار سال؛ ولی لااقل پنج هزار سال) به عقب باز گشت. این سیستم جهانی در عصری زاده شد که مصریها، اهالی بین‌النهرین، مردم لوانت، آناتولی و فلات ایران و ساکنان درهٔ رود «ایندوس» و همینطور مردم بعضی از بخش‌های آسیای مرکزی شروع به برقراری برخی رقابتها و مراودات کردند و روابط سیاسی و اقتصادی بین آنها ایجاد شد. بدین ترتیب، هسته سیستم جهانی شکل گرفت که پنج خصیصه‌ای را که پیش از این برشمردم، دارا می‌باشد و تا به امروز پا برجا مانده

است. این سیستم گسترش یافت. کشور چین در طی ۵۰۰ سال ق.م در آن جای گرفت. «دنیای جدید» ما بخاطر کاری که «کریستف کلمب» در ۱۴۹۲ از عهده انجامش بر آمد، در این سیستم جای گرفت. این سیستم جهانی با همین مکانیزم سرانجام تا بدان حد گسترش یافت که کل ربع مسکون را در بر گرفت. این نخستین اختلاف نظر من با «والرشتاین» است زیرا او همچنان عمر این سیستم جهانی را تنها پانصد سال قلمداد می‌کند.

اما موضوع به همینجا محدود نمی‌ماند و این ناسازگاری به اختلاف‌های سیاسی-ایدئولوژیک ما انجامیده است. زیرا، بهر حال، اختلاف‌های نظری طبعاً پیامدهای سیاسی-ایدئولوژیک دارد. آنها به این اندیشه پایبند ماندند که سرمایه‌داری طریق متفاوت و منحصر به فرد سازمان بخشی جهان است که پانصدسال پیش تولد یافت و زمانی در آینده، بدلیل تضادهای درونی خود، مرگش فرا خواهد رسید. اما به عقیده من سرمایه‌داری وجود خارجی ندارد و همینطور نمی‌توان سرمایه‌داری و فتودالیسم را از یکدیگر تمیز داد. ایده «فتودالیسم»، توسط اروپائی‌ها و در چهارچوب تاریخ «اروپا-محور»، به سایر بخش‌های جهان اطلاق گردید. به اعتقاد من چنین اطلاقی صحیح نیست. همین تلقی را می‌توان به ایده «سوسیالیسم» نیز تسری داد. سوسیالیسم، از دیدگاه من، یک مقوله ایدئولوژیک است و در جهان واقعی بطور واقعی وجود ندارد. برجسته کردن این گونه ایده‌ها به چهره واقیبت‌ها نقاب می‌زند و آنرا پوشیده نگه میدارد و ما را از تحلیل و اشراف بر دوره طولانی از حیات سیستم جهانی باز می‌دارد. سیستمی که دیرینگی آن، همانگونه که خاطر نشان کردم، نه پانصد بلکه پنج هزار سال می‌باشد و مشخصه‌های خاص و تداوم، اساس چنین دوره طولانی را تشکیل می‌دهد. از اینرو سرمایه‌داری محو نشده است؛ زیرا فکر می‌کنم بدین لحاظ وجود نداشته است. این مسئله دومین اختلاف عمده ماست که در پی اختلاف اول بروز کرد. همانطور که قبلاً اشاره کردم، امروز تلاش من بر این قرار گرفته که نظرات مشخص خود را درباره این موارد اختلاف بازگو کنم، اما بهترین در نوبت‌های دیگر از آنها هم برای بیان نظراتشان در این زمینه دعوت به عمل آید.

این تمامی آن چیزی است که می‌توانم در پاسخ به این سه پرسش بگویم که مدت آنهم قدری طولانی شد. حال به من اجازه دهید به اختصار ماقع گفتگوی پنج شنبه‌مان را بازگو کنم. در آن دیدار ما درباره آنچه در طول دو سال اخیر روی داده و آنچه در سالهای پیش رو انتظار آن می‌رود بحث و گفتگو کردیم و با آنکه در آن جلسه من همین مفاهیم نظری را که امروز برای شما توضیح دادم، به کار گرفتم؛ عدم توافق چندانی بین من و والرشتاین بروز نکرد. البته در آن دیدار تمامی مطالبی را که امروز در سخنرانیم آورده‌ام، مطرح نکرده‌ام.

در اوسط دهه ۶۰، دوره جدید بحران، در درون گسترش و بسط چرخه‌ای طولانی، آغاز گردید و تا کنون ادامه یافته است. در این میان چهار دوزه رکود دوری اقتصادی به

چشم می خورد. اولی در ۱۹۶۷، دومی ۷۰-۱۹۷۳، سومین ۵-۱۹۷۳، چهارمین ۸۲-۱۹۷۹ و پنجمین از ۱۹۸۹ تا کنون و هنوز نمی دانیم تا چه زمانی ادامه خواهد یافت. در غرب دو نوبت افزایش عمده قیمت نفت به عنوان مسبب دو رکود سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۹ معرفی شد. این تحلیل کاملاً اشتباه بود. زیرا اولاً رکود پیش از بروز شوک نفتی شروع شد. دوم آنکه شوک نفتی، از بسیاری جهات، معلول و نه علت رکود بود. سوم آنکه، به هر صورت، رکود مسئله مستقلی به حساب می آید. این بخشی از پاسخ به پرسش سوم نیز می باشد. پویایی چرخه ای این اقتصاد جهانی مستقل از نفت است. مسائل نفت بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد؛ ولی نه آنقدر که آنها مدعی آندند. البته غرض اصلی آنها مقصر جلوه دادن ایرانیها در یک دعوی سیاسی -ایدئولوژیک بود. در حالیکه علت واقعی در خانه و در درون خود این کشورها بود.

مسئله دیگر اینکه، هر یک از این رکودها سخت تر و عمیق تر از رکودهای قبلی بوده است و مدت طولانی تری دوام آورد. حال سؤال این است: آیا پنجمین رکود، که در ۱۹۸۹ شروع شد، از رکودهای قبلی عمیق تر نبوده است؟ آیا می توان گفت از آنجا که همه چیز جنبه دوری دارد، پس این رکود بخشی از یک چرخه جهانی اقتصادی عمیق تر و طولانی تر نیست. یا آنکه خیر؛ اصلاً ما به زودی یک دوره بهبود اقتصادی را در پیش رو خواهیم داشت و تعدادی نیز بر این باور بودند که بهبود اوضاع اقتصاد جهانی از دهه هشتاد آغاز شده بود. من در این باره اطمینان دارم که چنین نشد و این رکود بخشی از همان رکودی است که در بیست و پنج سال گذشته وجود داشته است. دوره های بهبود، در بین دوره های رکود، آنقدر ضعیف است که نمی تواند مسائل اقتصادی حاد و موکد را چاره کند. پس رکود بعدی به مراتب سخت تر و شدیدتر از رکودهای پیشین خواهد بود و بهبود اقتصادی، به خصوص در سالهای هشتاد که آن را «بهبود دوره ریگان» می نامند و تحت دوران ریاست جمهوری ریگان از ۱۹۸۱ تا سنوات اخیر ادامه داشت و با یک سری اصلاحات اقتصادی در سال ۱۹۸۳ آغاز شد، به طور مفرطی ضعیف بوده است.

شرایط را به طور خلاصه تشریح می کنم. این جهان واحد به طور کلی بر مبنای ایجاد بدهی عمل می کند. ایالات متحده، همانگونه که می دانید، به بزرگترین بدهکار مبدل شده است. اخذ وام توسط جهان سوم و کشورهای سوسیالیستی، بحران و رکود دهه هشتاد را در آفریقا، آمریکای لاتین، شوروی و اروپای شرقی ببار آورد. امیدی به بهبود اوضاع این مناطق از جهان نیست و در حالیکه ایالات متحده خود به عنوان یک بدهکار عمده مطرح است؛ خطر تبدیل تمامی مناطق ایالات متحده به مناطق رکود زده ای همانند آفریقا، آمریکای لاتین، اروپای شرقی و شوروی، به خاطر استفاده ایالات متحده از حربه وام گیری، وجود دارد. این امر به نحو فزاینده ای درباره ژاپن نیز مصداق پیدا می کند. در دهه اخیر بازار سهام ژاپن یک تنزل پنجاه درصدی داشت و از چهل هزار به بیست هزار

رسید. همینطور سرمایه‌گذاری در ژاپن در موقعیت بسیار ضعیفی قرار دارد. در این جهان واحد، اقتصاد جهانی به مقدار زیادی ضعیف و وابسته به بدی است. از سوی دیگر، کشمکش مراکز عمده یعنی امریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن بیشتر و بیشتر می‌شود. بخشی از این رقابت و هم‌چشمی‌ها از گذشته وجود داشته است. در ضمن، گرایش به تکوین بلوکهای اقتصادی و بلوکهای سیاسی-اقتصادی مشاهده می‌شود و کشورهای جهان سوم این انتخاب را در برابر خود می‌بینند که در مدار منطقه آمریکایی یا منطقه ژاپنی و یا منطقه اروپایی جای بگیرند و یا کلاً به حال خود رها شوند. هر دوی اینها انتخاب‌های بدی است. شاید هنوز «سمیرامین» بر این نکته تاکید داشته باشد و من نیز به آن باور دارم، که شواهد نشان می‌دهد، گریز از این مشکلات نمی‌تواند راه حل ممکن برای این مسئله باشد و از این نظر هیچ محملی در اختیار شوروی، و حتی کشوری نظیر برمه، قرار ندارد. در نتیجه، تمام بخش‌های جهان سوم به نحو جدی و اجتناب‌ناپذیری از این بحران اثر می‌پذیرند. بحرانی که ممکنست امسال یا سال دیگر یک رکود سراسری را در پی آورد. حتی ممکنست احتمال زیادی برای پدید آمدن آن وجود نداشته باشد و یا شاید ما در مرحله آغازین آن باشیم. مایل نیستم در این باره از قبل پیشداوری کنم. اما اگر چنین رکودی به وقوع بپیوندد، آنگاه باید شرایط وحد و حدود آنرا مشخص کرد.

چندی پیش، من با شخص دیگری درباره‌ی رویدادهای سیاسی آسیای مرکزی گفتگویی داشتم. او متولد ایران است و از اینرو می‌تواند به زبان فارسی تکلم کند. ولی فعلاً ساکن آمریکاست. او مقاله‌ای را در اختیار من قرار داد که بنظر او حاوی مطالب بسیار جالبی بود. این مقاله در یک مجله آمریکایی به چاپ رسیده بود و عنوان آن «جهاد علیه دنیای مک» بود «مک» دو حرف نخست کلمه «مک‌دونالد» یا همان رستورانهای زنجیره‌ای مواد غذایی، از جمله هامبرگر، در آمریکاست. این مقاله نشان می‌دهد که چگونه «مک‌دونالد» جهان را به صورت واحدی در آورده است و هر کس در نقطه‌ای از جهان هامبرگر مک‌دونالد را مصرف می‌کند. البته در این مقاله استفاده نابجایی از واژه «جهاد» صورت گرفته است. کما اینکه از کلمه «مک‌دونالد» نیز به جا استفاده نشده است. معهدا، گرد آمدن این دو در یک جا در طرح مجله معنای خاصی دارد و و استعاره‌ای است مبنی بر اینکه هامبرگر مک‌دونالد همه‌ی افراد را به عضوی از یک جهان تبدیل کرده است. اما به عقیده من این وضعیت حداقل از پنج هزار سال قبل وجود داشته است.

از سوی دیگر جهان رو به سوی تجزیه و تکه تکه شدن دارد. زیرا هر کس خود را وقف جهادی کرده است. البته این را نمی‌توان به معنای واقعی کلمه یک جهاد نامید؛ ولی به هر حال نویسنده، برای تفهیم نظر خود، آنرا در عنوان مقاله اش گنجانیده است. او همینطور به جنبش‌های گوناگون رهایی بخش اشاره دارد. آنگونه که می‌توان از طرح این مجله فهمید، آقای «مک‌دونالد» در یک سمت و جنبش‌های رهایی بخش و جنبش‌های قومی و غیره در سمت دیگر نشان داده شده‌اند.

به طور کلی نویسنده مقاله «جهاد علیه دنیای مک» به دو گرایش متعارض در جهان امروز اشاره دارد. نخست گرایش به «وحدت بخشی» که مک دونالد و شیوه زندگی آمریکایی نماینده آن است و دیگری گرایش به «استقلال خواهی» که کبک (کانادا)، ایرلند شمالی و حتی در داخل ایالات مختلف آمریکا و البته در خاورمیانه و آسیای مرکزی به چشم می خورد. همه اینها استقلال خود را طلب می کنند و مایلند به طریق خاص خود زندگی کنند. این مقاله در نظر دوست من بسیار جالب جلوه کرد و متأسفانه او نیز در اینجا حضور ندارد تا خود از نظریاتش دفاع کند. منم در این باره با او هم عقیده ام؛ مگر در مورد یک نکته اساسی و آن اینکه این دو گرایش متعارض و جدا از یکدیگرند. منظور دو گرایشی است که به عقیده نویسنده آن مقاله یکی همه چیز را به جانب مرکز سوق می دهد و دیگری به دور شدن از مرکز تمایل دارد. در واقع این «یک جهانی شدن» است که از یک سو «مک دونالدی شدن» و «جهانی شدن مک» را به بار می آورد و از سوی دیگر به «جهادی شدن» می انجامد. شرکت در این یک جهان، به نوبه خود، جهان را پاره پاره می کند. زیرا، همانطور که از مدتها قبل بارها و بارها بدان اشاره کرده ام، ساخت سیستم جهانی چنین حکم می کند و سرشت آن به گونه ای است که مرکز و پیرامون، سیادت و رقابت و همچشمی از مقتضیات آن باشد و البته شرکت در امور یک جهان و قرار گرفتن در زیر فشارهای همان جهان جزء سرشت این سیستم است. این امر برای معدودی خوب و برای بسیاری خوشایند نمی باشد. بنابراین تعجب آور نیست که بشورند و هر یک از آنها بخواهد به راه و روش خود عمل کند. کما اینکه اکنون چنین گرایشی را در بین اجزای شوروی سابق به عینه مشاهده می کنیم. شوروی در درجه اول بخاطر بحران اقتصادی، و نه بدلائیل سیاسی، از هم پاشید. اگر اوضاع اقتصادی شوروی به سامان بود؛ آنگاه امروز کشوری تحت عنوان شوروی هنوز وجود می داشت.

حال اجازه دهید کمی درباره علل بوجود آمدن وضع فعلی در این بخش از جهان صحبت کنم. آنچه شاهدیم صرفاً بازتاب و نتیجه شرکت جستن در این جهان و منتج از عمل نیروهایی می باشد که جهان را قطبی ساخته اند. آمریکائیهها نظریه ای دارند که اصطلاحاً «نوسازی» نامیده می شود. طبق این نظریه جهان، برحسب عادت، سستی است. ولی آمریکائیهها توانسته اند به مرحله نوین وارد شوند و هر کس بتواند جا پای آنان بگذارد، و از این طریق نوین می شود، آنگاه به بهشت موعود گام خواهد گذارد. شخصی که با «هنری کیسینجر» آشنایی دارد روزی چنین شرح داد؛ زمانی که انقلاب ایران به رهبری (امام) خمینی و مردم ایران شاه را سرنگون کردند؛ کیسینجر گفت: «نظریه نوسازی دیگر جواب نمی دهد و به کار نمی آید.» بلکه چون فرض بر این بود که شاه، البته به عنوان طرف معامله آمریکا، ایران را نوین ساخت از این لحاظ، فرض را بر این قرار داده بودند که او ایرانیها را به سمت بهشت می برد. اما مردم ایران به چنین چیزی اعتقاد نداشتند. پس شاه را سرنگون کردند. جریان اصلی علوم اجتماعی در آمریکا، در برخورد با مسائل

جهان سوم، به این نظریه پایبند بوده است. من سالهای سال است که از نظریه «نوسازی» انتقاد می‌کنم و در این باب کتابهای متعددی به رشته تحریر در آورده‌ام. اما در واقع، این مردم ایران بودند که به ما و حتی به هنری کیسینجر نشان دادند که نظریه نوسازی به کار نمی‌آید و کل نظریه بدر نمی‌خورد. آنچه من در مواقع مختلف و برحسب شرایط در این باره گفته‌ام چندان دارای اهمیت نیست. ولی آنچه مردم ایران انجام دادند، شایان توجه است. در این ارتباط روشن می‌شود که شاه، ایران را در مسیر ادغام شدن به عنوان بخشی از همان «جهان مک‌دونالدی»، که رهبری آن با آمریکا بود، سوق می‌داد. اما، همانگونه که پیشتر اشاره کردم، این به جهاد انجامید. البته ممکنست در اینجا اختلاف نظری بین ما وجود داشته باشد. شاید شما با نظر مطرح شده و مقاله «جهاد علیه دنیای مک» موافق باشید و «دنیای مک دونالد» و «جهاد» را دو گرایش متخالف و متضاد تلقی کنید. اما به عقیده من ایندو به نحو کاملاً نزدیکی مربوطند. انقلاب ایران واکنشی در قبال اقدامات شاه بود و در عین حال رژیم شاه نیز، به نوبه خود، بخشی از مجموعه دنیای آمریکایی محسوب می‌شد.

اکنون اتفاقاتی شبیه این در نقاط دیگر تکرار می‌شود. برای مثال می‌توان ناآرامی‌های الجزایر را از این سنخ دانست. یکی از چیزهایی که آمریکایی‌ها می‌گویند در همه احوال به نفعشان عمل میکند، دمکراسی است. اما مردم الجزایر به اسلام رای دادند و در نتیجه همان شد که قبلاً در دهه ۷۰ در شیلی رخ داد. در آنزمان «کیسینجر» گفته بود: «ما نمی‌توانیم اجازه دهیم در شیلی دمکراسی مورد نظر مردم به اجزاء در آید. چون دمکراسی آن چیزی نیست که مردم شیلی می‌گویند؛ بلکه همان چیزی است که ما خواستار آنیم». به عقیده من ابطال انتخابات الجزایر عملی بسیار کوتاه بینانه بود. این عمل حتی یک روز پیش از آنکه دیوان عالی الجزایر فعالیت‌های جبهه (نجات اسلامی) را خلاف قانون اساسی اعلام کند، صورت پذیرفت و قضیه شیلی را به یاد من آورد.

آمریکائیه‌ها نمایشی بنام «من با جادوگر ازدواج کردم» دارند. از یک نظر، من نیز با یک جادوگر ازدواج کردم. یکبار، سال‌ها قبل، همسرم به من گفت که سرانجام روزی بنیادگرایان اسلامی در مصر سادات را به دردسر خواهند انداخت و به عقیده او حکومت سادات در مصر چندان پایدار نخواهد ماند. مدتی بعد سادات به قتل رسید. همسرم از مدت‌ها قبل مرا به این قبیل موضوع‌ها علاقمند کرد و به همین دلیل امروز من قادرم درباره این بخش از جهان با شما صحبت کنم و چیزهایی درباره آن بیاموزم.

پس از پایان سخنرانی پرفسور «آندره گوندر فرانک» این پرسشها از طرف یکی از حضار مطرح شد:

۱- پرفسور فرانک، به چه دلیل شما دیدگاهی تا بدین حد بدبینانه نسبت به تحولات جهان دارید؟ آیا هیچ شانس برای شرکت واقعی کشورهای جهان سوم در سیستم

جهانی قائلید یا خیر؟

۲- حصول به یک نوع شیوه توسعه ملی تا چه حد قابل تصور است آیا آنرا اصولاً امری بی معنا و غیر قابل تحقق می دانید؟

۳- آیا تحلیل اقتصادی شما از نوعی نظریه تمدن نشات نمی گیرد؟ در اینصورت آیا بین تحلیل های اقتصادی شما و نظریه تان درباره تمدن پنج هزار ساله تناقضی وجود ندارد؟

۴- آیا چشم اندازی برای فروپاشی سیادت موجود قائلید؟ و آیا قدرت های آسیایی می توانند در آینده در سیستم جهانی ایفای نقش کنند.



سپس «گوندرفرانک» به پرسشهای مطروحه اینگونه پاسخ گفت:

می کوشم بطور موجز به این پرسش ها پاسخ دهم و امیدوارم بحث بعدی مانه درباره نظریه ها و نه درباره دیدگاه های من بلکه درباره آنچه شما بدان می اندیشید باشد. در مورد مسئله بدبینی باید خاطر نشان کنم که شما می توانید نظرات من را بدبینانه بنامید. ولی فکر نمی کنم چنین باشد. به عقیده من این نظرات واقع گرایانه است. ده سال قبل کتابی درباره بحران جهانی انتشار یافت که مقالاتی از من، «والرشتاین» و «سمیر امین» و «جیوانی آریگی» در آن گنجانیده شده بود. اخیراً هم کتاب دیگری توسط همین افراد درباره بحران جهانی منتشر شد که مقاله من در آن مجموعه درباره جنبش های اجتماعی بود. من در این مقاله چنین نتیجه گیری کردم: «مبارزه ادامه دارد». اگر پرسش شما صرفاً به مسئله «توسعه ملی» محدود شود، پاسخ من منفی است. نمی توان انتظار توسعه ملی را داشت. می توان در جهان، آنگونه که هست، عمل کرد و صرفاً از بعضی مزیت های موقت ناشی از شرکت در امور جهان برخوردار شد.

اما پاسخ من به سؤال شما درباره «سیادت» مثبت است. بله. تمامی سیادت جنبه موقت و غیر دائمی دارند. آنگاه در ابتدا رقابت جانشین آنها خواهد شد و احتمالاً بعدها سیادت های دیگر بوجود خواهد آمد. در بخش عمده تاریخ جهان، دوره های رقابت شدید حاکم بوده است. اکنون سیادت آمریکا در حال زوال است و جانشین های جدیدی برای آن بتدریج مرئی می شود. البته شوروی هرگز نامزد مناسبی برای جایگزینی سیادت آمریکا نبوده است و شاید در حال حاضر ژاپن مستعدترین نامزد آن باشد. به اجمال باید بگویم که مرکز سیادت بتدریج به جانب غرب حرکت کرد و با عبور از آسیا به اروپای غربی انتقال یافت. پس از آن به شرق ایالات متحده و غرب ایالات متحده رفت و اکنون به جانب ژاپن حرکت می کند. البته تغییر جهت آن به سمت چین در قرن آینده نامحتمل نیست و حتی می تواند بسیار محتمل باشد. آسیا طی قرون متمادی در مرکز جهان جای گرفته بود و بازگشت این مرکزیت به آسیا محتمل است. این بخش از آسیا نیز برای مدت

مدیدی در مرکز جهان قرار داشت. برای نمونه باید گفت که مرکز جهان در دوران خلافت (عباسی) در بغداد بود. من کتاب کوچکی بنام «مرکزیت آسیای مرکزی» نگاشته‌ام. در این کتاب بر اهمیت نقشی که آسیای مرکزی برای سالهای متمادی در جهان عهده‌دار بود، تاکید گذاردم.

شما از نظریه تمدن سخن به میان آوردید. تصور من این نیست که آنچه می‌گویم یک نظریه تمدنی بوده باشد. هر نوع نظریه تمدنی را باید یک اختراع اروپایی به حساب آورد. اینگونه نظریات اروپا محورند. اما نظرات من ضد اروپا - محوری، یا لااقل می‌خواهد چنین باشد. در واقع یکی از دلایلی که من را بر آن داشت تا کتابی درباره آسیای مرکزی بنویسم، تمایلم به اثبات این نکته است که اروپایی‌ها تنها ملل متمدن نبوده‌اند؛ بلکه سایر ملل، بطور مثال چینی‌ها، نیز تمدن خود را داشته‌اند. چندان چیز مهمی تاکنون درباره تمدن آسیای مرکزی گفته نشده است. فکر نمی‌کنم این موضوع کسی را چندان نگران کرده باشد. در مورد مردم به اصطلاح متمدن مدرن که یقیناً چنین است. در ضمن باید بگویم که ایران، از لحاظ تاریخی، جزئی از آسیای مرکزی محسوب می‌شده است.

حال اجازه دهید از این بحث‌های کلی و مفاهیم نظری فاصله بگیریم و درباره جهان واقعی صحبت کنم. از بدبینانه بودن یا نبودن نظرات من بحث شد. درست است؛ من هرگز بر این باور نبوده‌ام که روزی شرایطی برای این بخش از جهان فراهم آید تا بتواند بهشت خودش را بسازد. چنین مهمی، بخصوص بر پایه ملت - دولت، محتمل نیست. اما در برابر جنبش‌های اجتماعی، با بسیاری از گونه‌گونی‌هایش، قادرست به منظور دفاع از مردم مبارزه کند و در تحت شرایط موجود وضعیت مردم را بهبود بخشد و چنین نیز می‌کند. البته دولتها پابرجا می‌مانند. ولی دیگر قدرت زیادی نخواهند داشت. همینطور در کنار دولت، ابزارهای اجتماعی و، اگر ترجیح می‌دهید، نهادهای دیگری وجود دارد که از اهمیت برخوردار می‌باشند و نیز سودمندند. از همه اینها بگذریم، لفظ «دولت ملی» در تاریخ بیشتر یک اختراع به حساب می‌آید. برای نزدیک به هزار سال امور جهان بدون وجود هیچ دولت ملی، به مفهوم جدید کلمه، بخوبی حل و فصل می‌شد. دولت ملی همانند این ابزارها مفید نبوده است. شاید به نظر تعجب‌آور جلوه کند که من این مسائل را در یک موسسه وابسته به رئیس جمهور یک دولت ملی بیان می‌کنم. اگر دولت ملی، برآستی، چنین ابزار کامل و تمام عیاری بود؛ دیگر جنبش‌های اجتماعی، که به اشتباه جهاد خوانده می‌شوند، فرصت بروز پیدا نمی‌کردند. این جنبش‌های اجتماعی شباهتی به دولت‌های ملی ندارند. البته در اینجا جای آن دارد که یا من از خود پرسم یا شما از من سؤال کنید که اگر دولتها بدون استفاده شده‌اند؛ پس چرا همه می‌خواهند دولت ملی خود را داشته باشند. این موضوع به عینه مشاهده می‌شود. آذربایجانها، ارمنه، گرجی‌ها همگی در صدند تا دولت ملی خود را داشته باشند. کما اینکه قومیت‌هایی نیز در درون اینها جای دارند که، به نوبه خود، آنها هم تشکیل دولت ملی خود را خواستارند.

eration of Some Aspects of Regional Development in Iran in the Third, Fourth, and Fifth Plan Periods (1962-1978)." Ph.D. diss., University of London, 1984. B. Nīkbīn, *Gošta ĉerāg-e rāh-e āyanda ast*, 2nd ed., Tehran, 1362 Š./1983. V. F. Nowshirvani, "The Beginnings of Commercialized Agriculture in Iran," in A. Udovitch, ed., *The Islamic Middle East, 700-1900. Studies in Economic and Social History*, Princeton, N.J., 1981, pp. 547-91. S. Okazaki, *The Development of Large-Scale Farming in Iran. The Case of the Province of Gorgan*, Tokyo, 1968.

M. R. Pahlavi, *Answer to History*, New York, 1980. N. Pākdāman, *Āmārnamā-ye eqtešād-e Irān dar āgāz-e jang-e jahānī-e dovvom I*, Tehran, 1355 Š./1976. Idem, "Tā Tabriz. Nazar-ī be rūydādhā-ye enqelāb-e Irān tā Bahman-e 1356," *Češmandāz* 1, 1365 Š./1986, pp. 61-94. M. Parsa, *Social Origins of the Iranian Revolution*, New Brunswick, N.J., 1989. *Persia*, Geographical Handbook Series, London, 1945. M. H. Pesaran, "Income Distribution and Its Major Determinants in Iran," in J. W. Jacqz, ed., *Iran. Past, Present, and Future*, New York, 1976, pp. 267-86. B. Qahramān, "Do yāddāšt dar-bāra-ye kešāvarzi-e tejārī dar Irān," in *Keiāb-e āgāh. Masā'el-e arzi wa dehqāni*, Tehran, 1361 Š./1982, pp. 135-54. F. Qāsemī, *Sandikālizm dar Irān I. A: enqelāb-e mašrūfiyat tā Šahrivar-e 1320 (1905-1941)*, Paris, 1364 Š./1985. E. Rā'īn, *Farāmūs-kāna wa ferāmāsonerī dar Irān*, 3 vols., Tehran, 1346-47 Š./

1967-68. M. Kāzi, *Ātār at-ħojja*, 2 vols., Qom, 1332 Š./1953. S. Ĥ. Rūhānī, *Barrasi wa taħlil-ī az naħzat-e Emām Ĥomeynī dar Irān*, Tehran, 1358 Š./1979. *Šahid-i diğar az rūhānīyat*, Najaf, Iraq, 1357 Š./1978. Z. Šaj'i, *Namāyandagān-e majles-e šūrā-ye mellī dar hist o yak dawra-ye qānūngodārī*, Tehran, 1344 Š./1965. Idem, *Wezārat wa wazīrān dar Irān*, Tehran, 2535=1355 Š./1976. Ķ. Šakerī, ed., *Asnād-e tāriķi-e jonbeš-e kūrari, sosiāl-demokrāsī, wa komonistī-e Irān*, 21 vols., Florence and Tehran, 1970-89. D. Salehi-Isfahani, "The Political Economy of Credit Subsidy in Iran, 1973-1978," *IJMES* 21/3, 1989, pp. 359-79. E. Sanasarian, *The Women's Rights Movement in Iran*, New York, 1982. A. Shari'ati, *On the Sociology of Islam*, tr. H. Algar, Berkeley, 1979. G. Thaiss, "The Bazaar as a Case Study of Religion and Social Change," in E. Yarshater, ed., *Iran Faces the Seventies*, New York, 1971, pp. 189-216. J. Upton, *The History of Modern Iran. An Interpretation*, Cambridge, Mass. 1965. *Wezārat-e kār, Āmār-e 'amalkard-e šanāye'-e kešvar*, Tehran, 1326 Š./1947. Idem, *Barrasihā-ye nirū-ye ensāni III*, Tehran, 1343 Š./1964, pp. 2010-43. Idem, *Našriya-ye hozorgdāšt-e dāha-ye enqelāb*, Tehran, 1351 Š./1972. A. Wilson, *Persia*, London, 1932. C. Young, "The Social Support of Current Iranian Policy," *Middle East Journal* 6/2, 1952, pp. 125-43. S. Zabih, *The Communist Movement in Iran*, Berkeley and Los Angeles, 1966. M. Zonis, *The Political Elite of Iran*, Princeton, N.J., 1971.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

dustrialization and the Standard of Living of the Working Class in Iran, 1960-79," *Development and Change* 19, 1988, pp. 3-32. F. Halliday, *Iran. Dictatorship and Development*, New York, 1979. 'A.-A. Hāṭemi Rafsanjāni, *Enqelāb yā ha'lat-e jadīd*, Qom, 1359 Š./1980. L. J. Hayden, "Living Standards in Rural Iran. A Case Study," *Middle East Journal* 3/2, 1949, pp. 140-50. M. Hemmasi, *Migration in Iran*, Shiraz, 1974. M. Herz, "Some Intangible Factors in Iranian Politics," Department of State, American Embassy, Tehran, no. A-702, 15 June 1964. M. J. Hojjaī Kermāni, "Feqh wa tamaddon-e jadīd," in *Iran Times*, 4 November 1988/24 February 1989. D. Homāyūn, *Dirūz wa fardā. Se goftār dar-hāra-ye Irān-e enqelābī*, n.p., 1981. E. Hooglund, "The Khwshnshin Population of Iran," *Iranian Studies* 6, 1973, pp. 229-45.

International Bank for Reconstruction and Development. "The Economic Development of Iran, I. Main Report" (mimeo.), Washington, D.C., 1974. International Labour Office, "Employment and Income Policies for Iran" (mimeo.), Geneva, 1972. C. Issawi, *The Economic History of Iran, 1800-1914*, Chicago, 1971. Idem, "The Iranian Economy, 1925-1975. Fifty Years of Economic Development," in G. Lenczowski, ed., *Iran under the Pahlavis*, Stanford, Calif., 1978, pp. 129-66. N. Jahānšāhlū Afšār, *Mā wa hiḡānagān. Sargodāst*, n.p., 2541=1361 Š./1982. Jāmā (Jonbeš-e enqelābī-e mardom-e mosalmān-e Irān), *Sayr-e tāriki*, n.p., n.d. G. C. Johnson, *High-Level Manpower in Iran. From Hidden Conflict to Crisis*, New York, 1980. A. Kāma'i, *Qāterāt-e Doktor Anwar Kāma'i*, 3 vols., Tehran, 1361-63 Š./1982-85. 'A. Kāmēna'i, *Gozāreš-i az sābeqa-ye tāriki wa awā'ī-e konīni-e hawza-ye 'elmiya-ye Mašhad*, Mašhad, 1365 Š./1986. M. Kayhān, *Haftād sāi jonbeš-e sandikā'ī dar Irān*, Tehran, 1359 Š./1980. F. Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran*, New York, 1980. Š. Kāzemipūr, "Šākešhā-ye maskan," in 'A. Banū'azizi and A. Afšār, eds., *Šākešhā-ye ejtemā'i-e Irān 1357*, Tehran, 1357 Š./1978, pp. 195-250. N. R. Keddie, "Stratification, Social Control and Capitalism in Iranian Villages. Before and after Land Reform," in R. Antoun, ed., *Rural Politics and Social Change in the Middle East*, Bloomington, Ind., 1972, pp. 364-402. H. Kešāvarz, *Barrasi-e eqtešādī wa ejtemā'i-e šerkat-e schāmi-e zerā'i-e Rezā Pahlavī*, Tehran, 1349 Š./1970. *Ketāb-e āgāh. Masā'el-e arzi wa dehqāni*, Tehran, 1361 Š./1982. H. Key Ostovān, *Sīāsai-e movāzana-ye manfi dar majles-e cahārdahom*, 2 vols., Tehran, 1327-29 Š./1949-51. F. Khamsi, "Land Reform in Iran," *Monthly Review* (New York) 21, 1969, pp. 20-28. F. Kiūmeh, "Šākešhā-ye behdāst wa darmān," in 'A. Banū'azizi and A. Afšār, eds., *Šākešhā-ye ejtemā'i-e Irān 1357*, Tehran, 1357 Š./1978, pp. 133-94. R. Komeyni (Khomeini), *Kāf al-asrār*, Tehran, 1323 Š./1944. Idem, *Welāyat-e faqih, hokūmat-e esiāmī*, Tehran,

1357 Š./1978. Idem, *Islam and Revolution*, tr. and ann. H. Algar, Berkeley, 1981. Idem, *Šahīfa-ye nūr*, 18 vols., Tehran, 1361 Š./1983. K. Kōsravi, *Barrasi-e āmāri-e waz'iyat-e arzi-e Irān dar šeš ostān*, Tehran, 1367 Š./1988.

H. Ladjevardi, *Labor Unions and Autocracy in Iran*, Syracuse, N.Y., 1985. A. Lambton, *The Persian Land Reform, 1962-1966*, Oxford, 1969. G.-A. Liaghat, "Changes in a New Middle Class through the Analysis of Census Data. The Case of Iran Between 1956-1966," *Middle East Journal* 34/3, 1980, pp. 343-49. K. McLachlan, "Land Reform in Iran," in *Camb. Hist. Iran I*, pp. 684-713. H. Mahdawī, "Taḡawwolāt-e si sāla-ye yak dehdar dāšt-e Qazvin," in *Ketāb-e āgāh. Masā'el-e arzi wa dehqāni*, Tehran, 1361 Š./1982, pp. 50-74. Markaz-e āmār-e Irān, *National Census of Population and Housing. November 1966, Total Country*, Tehran, 1968. Idem, *Deqargūnihā-ye ejtemā'i wa eqtešādī-e zanān-e Irān*, Tehran, 1352 Š./1973. Idem, *Buyān-e āmāri-e taḡawwolāt-e eqtešādī-e ejtemā'i-e Irān dar dawrān-e por estekār-e dūdmān-e Pahlavī*, Tehran, 2535=1355 Š./1976. Idem, *National Census of Population and Housing. November 1976, Tehran Shahrestan*, Tehran, 1980. Idem, *National Census of Population and Housing. November 1976, Total Country*, Tehran, 1981. F. Mehran, "Income Distribution in Iran. The Statistics of Inequality," International Labour Office, Working Paper no. WEP 2-23/WP 30 (mimeo.), Geneva, 1975a. Idem, "Taxes and Income. Distribution of Tax Burdens in Iran," International Labour Office, Working Paper no. WEP 2-23/WP 33 (mimeo.), Geneva, 1975b. Idem, "Distribution of Benefits from Public Consumption Expenditures among Households in Iran," International Labour Office, Working Paper no. WEP 2-23/WP 57 (mimeo.), Geneva, 1977. S. K. Mirani, "Social and Economic Change in the Role of Women, 1956-1978," in G. Nashat, ed., *Women and Revolution in Iran*, Boulder, Colo., 1983, pp. 69-86. N. Mo'adden, ed., *Dah šab. Šabhā-ye sā'erān wa nevisandagān dar Anjoman-e Irān wa Ālmān*, Tehran, 1357 Š./1978. H. Morādī-nezād and P. Pāzūm Šari'ati, "Pažūheš-i dar bāra-ye ferestādan-e dānešjū be kārej," *Olūm-e ejtemā'i* 1/4, 1353 Š./1974, pp. 90-115. M. Mošaddeq, *Qāterāt wa ta'allomāt-e Mošaddeq*, ed. Ī. Afšār, London, 1365 Š./1986. M. Motahharī, "Moškel-e asāsi dar sāzmān-e rühāniyat," in M.-H. Ṭabāṭabā'i et al., *Baḡi-ī dar marja'iyat wa rühāniyat*, Tehran, 1341 Š./1963, pp. 165-230. R. P. Mottahedeh, *The Mantle of the Prophet*, New York, 1984.

Ġ.-R. Najāti, *Jonbeš-e mellī šodan-e šan'at-e naft-e Irān wa kūdetā-ye 28 Mordād-e 1332*, Tehran, 1364 Š./1985. M. Našafat, *Sanješ-e afkār-e dānešjūyān-e kešvar*, Tehran, 1354 Š./1975. N. Nattagh "Consid-

Bibliography: Z. Z. Abdullaev, *Formirovanie rabochegoklassa Irana*. Baku, 1968. E. Abrahamian, "The Strengths and Weaknesses of the Labor Movement in Iran, 1941-1953," in M. Bonine and N. Keddie, eds., *Modern Iran: The Dialectics of Continuity and Change*. Albany, N.Y., 1981, pp. 181-202. Idem, *Iran between Two Revolutions*. Princeton, N.J., 1982. H. Adībr, *Tabaqa-ye motawassef-e jadīd dar Irān*. Tehran, 1358 Š./1979. A. Aghajanian, "Ethnic Inequality in Iran. An Overview," *IJMES* 5/2, 1983, pp. 211-24. I. Ajami, "Land Reform and Modernization of the Farming Structure in Iran," *Oxford Agrarian Studies* 11, 1973, pp. 1-12. S. Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran*. Albany, N.Y., 1980. J. Āl-e Ahmād, *Garb-zadagi*, tr. P. Sprachman as *Plagued by the West*. New York, 1982. B. Ālawī, *Panjāh o se nafar*, new ed., Tehran, 1357 Š./1978. S. Amān-Allāhī Bahārvand, *Kūc-nešīnī dar Irān*. Tehran, 1358 Š./1979. H. Amirahmadi and F. Atash, "Dynamics of Provincial Development and Disparity in Iran, 1956-1984," *Third World Planning Review* 9/2, 1987, pp. 155-85. M.-'A. 'Ammudī, "Šākešhā-ye āmūzeš," in 'A. Banū'azīzī and A. Ašraf, eds., *Šākešhā-ye 'ejtemā'ī-e Irān 1357*. Tehran, 1357 Š./1978, pp. 251-318. R. Arasteh, *Education and Social Awakening in Iran*. Leiden, 1962. H. Arsanjāni, *Eslāhāt-e aržī dar Irān*. Tehran, 1341 Š./1962. A. Ashraf, "Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran," in M. A. Cook, ed., *Studies on the Economic History of the Middle East*. London, 1970, pp. 308-32. Idem, "The Roots of Emerging Dual Class Structure in Nineteenth-Century Iran," *Iranian Studies* 14/1-2, 1981, pp. 5-27. Idem, "Theocracy and Charisma. New Men of Power in Iran," *International Journal of Politics, Culture and Society* 4/1, 1990, pp. 113-52. Idem, "State and Agrarian Relations before and after the Iranian Revolution, 1960-1990," in F. Kazemi and J. Waterbury, eds., *Peasants and Politics in the Modern Middle East*. Miami, 1991, pp. 277-311. Idem and A. Banuazizi, "Policies and Strategies of Land Reform in Iran," in Inayatullah, ed., *Land Reform. Some Asian Experiences*. Kuala Lumpur, 1980, pp. 15-60. Idem, "The State, Classes, and Modes of Mobilization in the Iranian Revolution," *International Journal of State, Culture and Society* 1/3, 1985, pp. 3-40. Baladiya-ye Tehrān, *Dovvomīn eḥšā'īya-ye šahr-e Tehrān*. Tehran, 1310 Š./1931. B. Bāmdād, *Zan-e irānī as enqelāb-e masrūfiyāt tā enqelāb-e safīd*. Tehran, 1347 Š./1968; tr. and ed. F. R. C. Bagley as *From Darkness into Light. Women's Emancipation in Iran*. Smithtown, N.Y., 1971. A. Banani, *The Modernization of Iran, 1921-1941*. Stanford, Calif., 1961. Bānk-e markazī-e Irān, *Hešābhā-ye mellī-e Irān, 1338-1356*. Tehran, 1360 Š./1981. 'A. Banū'azīzī and A. Ašraf, eds., *Šākešhā-ye 'ejtemā'ī-e Irān 1357*. Tehran, 1357 Š./1978. Idem, *Qešrhā-ye 'ejtemā'ī wa taḥarruk-e šoḡlī dar Tehrān wa Šīrāz* (mimeo.), Tehran, 1359 Š./1980. W. H. Bartsch, "The Industrial Labor Force of Iran. Prob-

lems of Recruitment, Training and Productivity," *Middle East Journal* 25/1, 1971, pp. 15-30. M. Bāzargān, *Enqelāb-e Irān dar do ḥarakat*. Tehran, 1363 Š./1984. L. Beck, "Tribes and the State in Nineteenth and Twentieth-Century Iran," in P. Khoury and J. Kostiner, eds., *Tribes and State Formation in the Middle East*. Berkeley, 1990, pp. 185-225. M. Behrooz, "Iranian Fadayan 1971-1988. A Case Study in Iranian Marxism," *Jusūr* 6, 1990, pp. 1-39. J. Bharier, "A Note on the Population of Iran, 1900-1966," *Population Studies* 22/2, 1968, pp. 273-79. Idem, *Economic Development in Iran, 1900-1970*. London, 1971. Idem, "The Growth of Towns and Villages in Iran, 1900-1966," *Middle Eastern Studies* 8/1, 1972, pp. 51-61. J. A. Bill, *The Politics of Iran. Groups, Classes, and Modernization*. Columbus, O., 1972. Idem, "The Plasticity of Informal Politics. The Case of Iran," *Middle East Journal* 27/2, 1973, pp. 131-51. Idem, "The Patterns of Elite Politics in Iran," in G. Lenczowski, ed., *Political Elites in the Middle East*. Washington, D.C., 1975, pp. 17-40. G. Bricault, ed., *Major Companies of Iran, 1978/1979*. London, 1978.

Čerikhā-ye fedā'ī-e kaḷq-e Irān, "Gozārešāt-i az mobārezāt-e delīrāna-ye mardom-e kārej az maḥdūda" (mimeo), Tehran, 1357 Š./1978a. Idem, *Jonbeš-e kaḷq wa taḥaqa-ye kārgar* (repr. of announcement circulated in Tehran). Berlin, 1978b. A. J. Cottrell, "Iran's Armed Forces under the Pahlavi Dynasty," in G. Lenczowski, ed., *Iran under the Pahlavis*. Stanford, Calif., 1978, pp. 389-431. "Current Political Attitudes in an Iranian Village," *Iranian Studies* 16/1-2, 1983, pp. 3-29. 'A. Dasī, *Panjāh o panj*. Tehran, 2535=1355 Š./1976. 'A. Davānī, *Nahzat-e rūḥānīyūn-e Irān*, 10 vols., Tehran, 1359 Š./1980. M. Dowlat, B. Hourcade, and O. Puech, "Les paysans et la révolution iranienne," *Peuples méditerranéens* 19, 1980, pp. 19-41.

Edāra-ye āmār-e 'omūmī, *National and Province Statistics of the First Census of Iran, 1956*, 2 vols., Tehran, 1961. Idem, *First National Census of Agriculture, 1960 XV*. Tehran, 1962. L. P. Elwell-Sutton, "Political Parties in Iran, 1941-1948," *Middle East Journal* 3/1, 1949, pp. 45-62. M. M. J. Fischer, *Iran. From Religious Dispute to Revolution*. Cambridge, Mass., 1980. W. Floor, *Labor Unions, Law and Conditions in Iran (1900-1941)*. Durham, 1985. W. van Ginneken, "Some Methods of Poverty Analysis. An Application to Iranian Data, 1975-1976," *World Development* 8/9, 1980, pp. 639-46. M. J. Good, "The Changing Status and Composition of an Iranian Provincial Elite," in N. Keddie and M. Bonine, eds., *Modern Iran. The Dialectics of Continuity and Change*. Albany, N.Y., 1981, pp. 229-48. G. Hadary, "The Agrarian Reform Problems in Iran," *Middle East Journal* 5/2, 1951, pp. 181-96. H. Hakimian, "In-